

((تفکر و تدبیر))

اگر انسان معنایی را تصور کند نخست این تصور را (تذکر) میگویند و معمولاً (تذکر) در موردی گفته میشود که کسی موضوع یا حکمی را بدواً فراموش کرده بعداً بیاد آورد و در معانی و موضوعاتی که انسان بآنها اطلاع قبلی نداشته اطلاق (تذکر) درست بنظر نمیرسد ولی عده‌ای از دانشمندان را عقیده آنست که انسان بهرچیز بدیهی دانا بوده، اینکه بر اثر کوشش پیدا میشود تذکر و بیاد آمدن معانی فراموش شده است بهمین جهت اولین صورت بندی مفاهیم را در ذهن (تذکر) میدانند و بعد چون انسان در این اندیشه شد که چگونه میتواند این معلومات خود را وسیله برای بدست آوردن مجهولات نظری قرار بدهد این تامل و اندیشه که در مورد تصورات بکار برده میشود در اصطلاح و عرف حکماء (بعبرت) تعبیر میگردد و هنگامیکه انسان مقدماتی بر طبق قانون منطق از معلومات خود تربیت داد و از ترتیب آنها بمقصود و نتیجه رسید از این تصور در این مرحله از سیر که سیر از مقدمات به نتیجه است نزد حکماء تعبیر (بتفکر) شده است

مثلاً حضرت امیر (ع) فرمود اكرم عشرتك فانهم جناحك الذي به تطير، واصلك الذي اليه تصير، ويدك التي بها تصول، یعنی نزد ایشان خوف اگرامی بدار برای اینکه آنان پر و بال تو هستند که در کتف و جانش تو بآن بسته است و ریشه تو هستند که شخصیت و بزرگی تو بآن اصل و ریشه بر میگردد و دست قدرت و توانائی تو میباشد که بسبب آن میتوانی قدرتمند و با ابهت باشی و حضرت رسول فرمود صل رحمك ولو بشربة من ماء و افضل ما يوصل به الرحم كف الاذى عنها بخویشانان احسان کن اگر چه بنوشانیدن یکدفعه آب باشد و برتر چیز بکه میتوان بآنچیز صله رحم نمود خود داری از آزار بآنان میباشد. ناگفته نماند که حسن رفتار شخص در يك اجتماع و خدمت بخلق از مصادیق خود داری از آزار بخویشانان محسوب و بد رفتاری و زشتکاری انسان در محیط اجتماع نوعی از اذیت بحساب می آید چه مسلم است که انسان طبعاً بخوبی نزدیکان خود افتخار و مباحات دارد و از بدی آنان متاذى میشود و نیز قرمایش حضرت رسول است صنيع المعروف و يدفع ميتة السوء، والصدقة في السر تطفى غضب الرب، وصلة الرحم تزيد في العمر

تنفی الفقر شخص نیک کردار طرز فجیع و بد مردن را از خود دفع میکنند و در پنهانی صدقه دادن آتش
 خشم خداوند کار را می نشانند و احسان بنزدیکان بر عمر انسان می افزاید و تنگدستی را بر میدارد
 این جملات را که از حضرت رسول و حضرت امیر صلوات الله علیهما بعنوان مثال
 بیان شد اگر ما در پیشگاه خرد صورت بندی کنیم و گواهی عقل را بر حقیقت و
 حقایق این فرموده ها یادآوری بدانیم آنکاه تامل کنیم چگونه میتوانیم بشخصیت
 و بزرگی گویندگان آنها بی بیریم و بالاخره روی قاعده منطقی دو مقدمه ترتیب
 بدیهیم و بگوئیم گویندگان این جملات راهنمایان بحقیقت و سعادتند و عموم راهنمایان
 بحقیقت و سعادت مردمی ارجمند بوده استحقاق دارند که از آنان پیروی شود از
 این دو مقدمه باین نتیجه خواهیم رسید که گویندگان این جملات مردمی ارجمند
 بوده استحقاق دارند که از آنان پیروی شود. هنگامیکه فکر ما باینجا رسید از
 مرحله تذکر و عبرت گذشته بنا بسلك حکیم بمقام تفکر رسیده ایم. حال که تفکر را بنا
 بعقیده حکیم بمقدار حوصله مقاله ما بیان کردیم خوب است (تفکر) را از نظر عارف در
 نظر بگیریم و به بینم عرفاء از (تفکر) چه معنایی را اراده دارند (تفکر از نظر عارف)
 اگر چه از موضوع بحث ما خارج است ولی ما که بناء گذاردیم بحواشی
 هم پردازیم چه اشکالی دارد در اینجا فرق بین علم و عرفان را بیان کنیم میگویند
 علم را در مورد ادراک کلیات و امور مرکبه ذکر میکنند ولی عرفان را برای
 ادراک جزئیات و بسائط (غیر مرکب) اطلاق مینمایند مثلاً اگر کسی بحقیقت انسان
 دانا شد میگویند علم بحقیقت انسان پیدا کرد ولی هر گاه همان کس خواسته باشد
 بگوید بوجود خداوند دانا هستیم صحیحش این است که بگوید خدا را شناختم،
 شناسایی در این جمله همان عرفان است و بزبان عرب از این دو جمله (عرفت الله)
 و (علمت الانسان) میگویند جهة آنکه دوباره خدا باید معرفت و دربارہ انسان
 علم گفت همان بسیط بودن وجود خداوند و مرکب بودن حقیقت انسان است فرق
 دیگری که برای علم و معرفت گفته اند این است که معرفت هنگامی صدق میکند
 که قبلاً شخص ندانسته بعداً دانا شده یا بچیزی اطلاع یافته بعداً فراموش کرده
 سپس بیادش آمده باشد اما علم بدانانی که بهیچیک از این دو قید مقید نیست
 تعبیر شده است بدین جهة هیچگاه شما بخدا نمیفرمائید که عارف است بلکه
 میفرمائید خداوند عالم است چون علم خداوند عین ذات او (ازلی و ابدیست) و
 مسبوق بجهل یا فراموشی نمیباشد بخلاف علم انسان که هم مسبوق بعدم و هم
 فراموش شدنی است و اجمالاً معنی عالم. حکیم و عارف این است. عالم هر دانائی
 را گویند اگرچه برطبق دانائی خویش عمل نکند. حکیم آنست که بطریق استدلال
 بقدر طاقت بشری حقایق اشیاء را چنانکه هست دانسته و بمقتضای علم عمل بنماید و
 عارف آنکس را گویند که از استدلال ظاهری بدور باشد و با تصفیه روح و نفس
 خود بحقیقت برسد و در وصول بحقیقت نیازی باستعمال قانون و منطق ندارد
 (حق و باطل) - وجود (هستی) را حق و عدم (نیستی) را باطل میگویند و هر یک از
 حق و باطل میشود حقیقی یا اضافی باشد مثلاً هستی حق حقیقی و نیستی باطل
 حقیقی است اما آنچه که بکسی سودمند و بد بگری خالی از سود یا زیان بخش

باشد نسبت باولی حق اضافی و نسبت بدومی باطل اضافی محسوب میشود مثلاً خوردن
 (کاه) برای خرسودمند و برای انسان زیان آور است آنرا نسبت بخرحق اضافی
 و نسبت بانسان باطل اضافی میگویند. با توجه باین تعبیر باطل موجودی رامیگویند
 که خودش زیان آور یا بدون سوداست و کسیکه وجودش سودمند نیست اصلاً موجودیت
 خود را از دست داده درحکم معدوم خواهد بود پس اگر ما بخواهیم در اجتماع
 مسلمانان عضو باطل و فاسد نباشیم باید بکوشیم که با انجام کار و اقدام بامری
 که بحال جامعه ما مفید باشد خودمان را در شمار افراد سودمند قلمداد کنیم و
 از گفتار بد و کردار نکوهیده پرهیزیم و متذکر باشیم که حضرت رسول فرمود
 ان خیارکم اولو النهی قیل یا رسول الله ومن اولو النهی قال هم اولو الاخلاق الحسنه
 والاعلام الرزينة وصلة الارحام والبررة بالا مہات والاباء والمتعاهدین للفقراء
 والجیران والیتامی... همانا نیکان شما صاحبان خردند گفته شد بحضرت که چه کسانی
 را باید صاحبان خرد دانست فرمود خردمندان آنانی هستند که خوی نیک و بردباریهای
 متین دارند، بخویشاوندان احسان و بپدران و پدران نیکی میکنند و برعهده دارند
 که بفقیران و همسایگان و یتیمان سود برسانند و نیز فرمود الا خیرکم کم باشدیمکم
 بی؟ قالوا بلی یا رسول الله قال احسنکم خلقاً والینکم کنفاً و ابرکم بقراة و
 اشدکم حباً لاخوانه فی دینه و اصبرکم علی الحق و اکظمکم للغیظ و احسنکم عفواً..
 یعنی میخواهید بشما خبر دهم که چه کسی بن ازهر کس شبیه تر است؟ گفتند بفرمائید (یا رسول الله)
 فرمود آنکس از شما که خلقش نیکوتر و باطرافیان خویش از هر کس بی آزارتر و
 بخویشاوندان احسانش بیشتر و دوستیش با برادران دینی افزون تر و در تحمل رنج ارتکاب و
 انتساب بحق از همه صابرتر و خود را از خشم نگه دارنده تر و در عفو و بخشایش بهتر باشد
 اینجا است که باید بزرگی صفات و عظمت و شخصیت پیغمبر اسلام اعتراف نمود که تا چه حد در
 محامد صفات و خصال ستوده کامل بوده آری آنکس که خدا و آفریننده همه نیکیها، خوی
 پسندیده او را بسقاید و در باره او **وئی (لنک لعلی خلق عظیم)** بفرماید باید جامع جمیع صفات
 کمالیه و منزله از هر گونه نقایص و ناستوده ها باشد و چقدر بجاست که پیروان این شخصیت
 عظیم الشان هم چنانکه حضرتش **تواصی و تشویق و ترغیب و ترهیب** بحقیقت بیرو صفات حسنه او باشند
 بفضیلتها گرایند و از رذیلتها دوری نمایند تا از نتایج و فوائد آن برخوردار شوند و عملاً
 کمال دین و تمامیت نعمت پروردگار را در باره خود بجهانیان برسانند و آنان را بگرویدن
 از این آئین مقدس که تامین کننده سعادت دنیا و آخرت بشر است دعوت کنند.
 باری از نظر عارف (تفکر) گذشتن از کثرتها و تعینات مادی است که بالاخره فنا پذیرند
 و رسیدن بحق و حقیقت و فانی قرار دادن خودی است بر اثر اتصال دل و روح بمبدء متعال بنحویکه
 در جهان هستی غیر از وجود حق چیز دیگر نبیند و جزاء هر چیز را معدوم بدانند میگویند.
 چندان بر و این ره که دوئی برخیزد و رهست دوئی برهروئی برخیزد و آوا نشوی ولی اگر سعی کنی
 جانی برسی کز تو دوئی برخیزد بقول مرحوم شیخ محمود شبستری: تفکر رفتن از باطل سوی حق
 بجز و اندر بدیدن کل مطلق - و در جای دیگر گفته دلی کز معرفت نور و صفا دید: هر چیز یک دید
 اول خدا دید - مرحوم محقق طوسی میگوید تفکر سیر باطن است از مبادی بمقاصد و باین معنی نظر
 و تفکر با هم نزدیکند و بجز این سیر هیچکس را توانائی ترقی از نقص بکمال نیست تا تمام